

جنبش کارگری ایران: وضعیت کلی و گرایش های رایج

دور جدیدی از بحث و جدل بر سر خصوصیات و نقش جنبش کارگری ایران در میان عناصر و گروه هایی که چپ و سوسیالیست خوانده می شوند، آغاز شده است. در این جدل، عملکرد کمیته های گوناگون و نیز تشکل های مستقل سندیکایی زیر ذره بین قرار گرفته است. اگر چند سال پیش، گروه ها و یا عناصر چپ اختلاف نظرهای شان با نحوه عمل تشکل های موجود و سیاست رهبران شان را مسکوت می گذاشتند و دهان را فقط برای تحسین و ستایش از آن ها باز می کردند، حالا شمشیر انتقاد را بیرحمانه بالای سر می چرخانند. چه عواملی باعث این **تغییر** رویه شده است؟ چه **روحیه** و **انگیزه ای** پشت جدل های امروز قرار دارد؟ مهم تر اینکه، مبارزه نظری و سیاسی کنونی باید چه **سمت** و **سویی** اتخاذ کند و به چه پرسش هایی پاسخ بگوید تا گرهی از کار باز کند و در خدمت به پیشروی و تکامل جنبش طبقه کارگر قرار بگیرد؟

آنچه پیش رو دارید نخستین بخش از مجموعه ای است که به شکل فشرده به پرسش های بالا می پردازد. تلاش ما اینست که هر بخش در عین پیوستگی با بخش های دیگر، تا حدی خصلت مستقل هم داشته باشد. بر همین مبنا از همه رفقا و دوستان علاقمند به اظهار نظر و مطرح کردن دیدگاه های نقادانه خود در مورد این مجموعه دعوت می کنیم که منتظر انتشار همه بخش ها نشوند و نظرات خود را بر سر هر بخش در **دسترس ما** قرار دهند.

بخش سوم:

تشکل یابی، سازماندهی و خط سیاسی

مدت هاست که در **زمینه** سازماندهی کارگران شاهد گرایش های متضاد در میان گروه ها و عناصر مختلف مرتبط با جنبش کارگری هستیم. به این معنا که هر یک شکلی از سازمان را بر شکل های دیگر ترجیح می دهند. این ترجیح دادن، پیش از آنکه برخاسته از یک **تحلیل** مشخص از **شرایط** مشخص و قرار دادن هر شکل از سازماندهی بر **بستر** یک نقشه عمومی و درازمدت باشد، **بازتاب** گرایش و بینش **سیاسی** این نیروهاست. مثلاً اغلب اوقات که با دعوت به سندیکا سازی روبرو می شویم، در این دعوت **رد پای** گرایشی را می بینیم که **انقلاب** را امری ناممکن یا بعید تلقی می کند. یا زمانی که صحبت از تشکیل شورای کارگری به میان می آید بیشتر اوقات با یک **درک** ساده و خودانگیخته از «انقلاب کارگری» مواجهیم که اساساً قرار است مستقل از **استراتژی** و نقشه یک **حزب پیشاهنگ انقلابی** به وقوع بپیوندد. جنبش کارگری ایران در دهه ۱۳۸۰ شاهد دو فعالیت سندیکایی عمده (اتوبوسرانی و هفت تپه) بوده است. در اینجا ما **آگاهانه** از عبارت «فعالیت سندیکایی» به جای «تشکل سندیکایی» استفاده کرده ایم، چرا که در هیچیک از این موارد با یک سندیکا به معنای یک تشکل نسبتاً توده ای و پایدار روبرو نبوده ایم. سازماندهی یا به انجام رساندن موفق یک اعتصاب به نام سندیکا، جمع آوری امضاء از هزاران کارگر در حمایت از یک سندیکا، صدور بیانیه و اطلاعیه از سوی هیئت موسس یا هیئت رئیسه سندیکا، و حتی برگزاری انتخابات در درون اینگونه هیئت ها، هنوز به معنی وجود یک تشکل سندیکایی نیست. شرط وجود چنین تشکلی، وجود ارتباط ارگانیک با توده کارگرانی است که خود را عضو آن تشکل می دانند و در اتخاذ مواضع، تصمیم گیری ها و سازماندهی شکل های مختلف مبارزات آن سهیم هستند. تجدید حیات سندیکای کارگران اتوبوسرانی تهران و اعلام تشکیل سندیکای هفت تپه، هر دو با اتکاء به یک فضای **اعتراضی** و حرکت **حق طلبانه** کارگری انجام گرفت. **بدون شک**، ابراز پیوستگی و همبستگی کارگران با این دو تشکل یک دستاورد **مهم** در چارچوب جنبش خودانگیخته کارگری ایران محسوب می شد. اما به رسمیت شناختن این دستاورد یک چیز است و غافل شدن از شرایط مشخص و از نظر دور داشتن سایر شکل های سازماندهی و روش های مبارزاتی برای پیشبرد جنبش کارگری، چیزی دیگر. این واقعیتی است که در شرایط استبداد و سرکوب، حفظ یک **تشکلات مبارزه جوی مستقل توده ای و علنی به صورت پایدار**، اگر نگوئیم ناممکن اما بسیار دشوار است. البته عواملی نظیر سابقه تاریخی و فضای سیاسی و اجتماعی در مناطق گوناگون یک کشور می تواند در میزان این پایداری نقش بازی کند. مثلاً چندین و چند دهه است که در بسیاری از کشورهای قاره آمریکا، وجود «اتحادیه کارگری» یک **تابو** محسوب نمی شود. و بر همین بستر، امکان شکل گیری و ظهور تشکل های مستقل (نسبتاً توده ای و نسبتاً علنی) در مقاطعی وجود دارد، حتی در بعضی مناطق یک کشور اگر جنبش مقاومت توده ای به سطوح بالاتری برسد و مثلاً به شکل مسلحانه جریان یابد، تناسب قوا آنچنان دستخوش تغییر خواهد شد که ایجاد یک تشکیلات سندیکایی توده ای پایدار چندان دور از ذهن نخواهد بود.

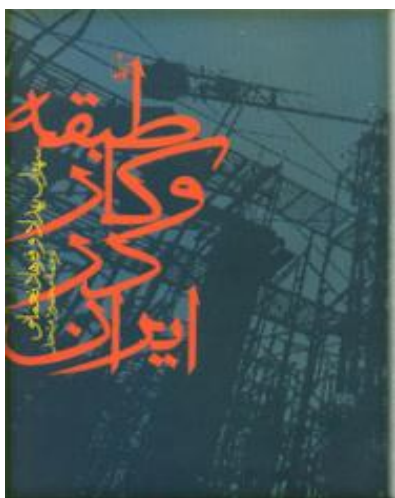
اما در جامعه ای که تحت استبداد خشن مذهبی قرار دارد چه؟ آیا مقاومت و اعتراض روزمره اما پراکنده و خودانگیخته کارگران قابل سازماندهی نیست؟ آیا فعالان جنبش کارگری در شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و یا در مجتمع نیشکر هفت تپه، اشتباه کردند که

توده کارگران را به حمایت از تشکیلات سندیکایی مستقل کارگری دعوت کردند؟ **بدون شک خیر**. خواست سازمان یابی و ایجاد یک تشکیلات برای پیشبرد موثر و قدرتمند مبارزه، در بین کارگرانی که درگیر یک اعتراض و مقاومت متحدانه شده اند، به طور خودانگیخته ایجاد می شود. این همان چیزی است که در آثار مارکسیستی نامش را «آگاهی تریونیونی» می گذارند. **توقع و انتظار** کارگرانی که علیه اجحافات و مصائب سرمایه داری به مبارزه برخاسته اند از کسانی که در **صف اول** این مبارزه قرار دارند و آگاهی و توانایی بیشتری از خود **بروز** می دهند اینست که راه پیروزمندی (حتی در سطح همان اهداف حق طلبانه تریونیونی) در برابرشان قرار دهد. اینجاست که به ناگزیر مساله **بینش و سیاست و دورنما** به میان می آید. اگر هدف فعالان آگاه، سازماندهی **انقلاب اجتماعی** باشد به مقاومت و اعتراض حق طلبانه و خودانگیخته کارگران، مثلا به اعتصابات و تحصن های جاری، به مثابه «**مدرسه جنگ**» نگاه می کنند. یعنی اصولا باید **خیال** «جنگ» در اذهان انقلابی وجود داشته باشد تا کسانی به **فکر** سازماندهی اش بیفتند! طبیعی است که اگر یک فرد فعال و حاضر در جنبش خودانگیخته کارگری، انقلاب اجتماعی را **ناممکن**، **بعید** یا حتی **نامطلوب** بداند، آن وقت «مدرسه جنگ» برایش **مطرح** نخواهد بود بلکه به مبارزه جاری بیشتر به عنوان «**اهرم فشار**» به قصد انجام این یا آن رفرم رفاهی – اقتصادی خواهد نگریست. پیوستگی و همبستگی کارگری نیز که در سطوح گوناگونی از تشکل مستقل **نطفه** می بندد و پرورش می یابد، بر اساس این دو هدف و دورنمای متفاوت (انقلابی یا رفرمیستی)، دو ماهیت و چارچوب **کاملا متفاوت** پیدا خواهد کرد.

آنچه امروز در حیطه فعالیت سندیکایی می بینیم از یک طرف بازتاب **مقاومت** محقانه توده های کارگر در برابر حمله لجام گسیخته دولت سرمایه داری به سطح معیشت و دستمزد و امنیت کاری است و از طرف دیگر **بیان** رفرمیسم و اکونومیسم فعالانی که خود را چپ و مدافع منافع طبقه کارگر می دانند. سیاست و روش این فعالان اساسا با **قانونی گرایی** و **علنی گرایی** مشخص می شود. میان این سیاست و روش، با واقعیت استبداد و سرکوب خشن حاکم، یک **تضاد واقعی** وجود دارد. اینکه کارگران یک بخش یا رشته اقتصادی تا چه حد از وضع ناراضی باشند، یا تا چه اندازه از خود فداکاری و استقامت مبارزاتی نشان دهند، **وجود** این تضاد واقعی را زیر سوال نمی برد. این را هم در مورد کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران دیدیم و هم در مورد کارگران نیشکر هفت تپه. سندیکای کارگری با لیست علنی مسئولان و فعالان و اعضاء هر لحظه در معرض **ارتجاع حاکم** قرار دارد و با خطر برچیده شدن روبروست. حتی تایید اولیه سندیکا یا هر تشکل مستقل علنی دیگر توسط کارگران نمی تواند تضمینی باشد برای ادامه کار آن تشکل. جمع آوری هزاران امضاء در ابتدای کار، به خودی خود نمی تواند جلوی پا پس کشیدن ها و ساکت ماندن بسیاری از اعضاء سندیکا به هنگام دستگیری و سرکوب نمایندگان کارگران و مسئولان تشکل مستقل را بگیرد. تجارب تاریخی در کشورهای مختلفی که با مساله سرکوب عریان و استبداد خشن روبرو بوده اند نشان می دهد که شکل های محدودتر و عمدتا مخفی تشکل های کارگری در مراکز کار و زندگی طبقه کارگر **کارایی** و **تاثیر** و **ماندگاری** به مراتب بیشتری از شکل های **علنی** و **گسترده** دارد. در اینجا حرف ما از **هسته های مخفی حزبی** که منجمله شامل عناصر انقلابی با خاستگاه کارگری باشد **نیست**. بلکه داریم از تشکل های سازماندهی مبارزه کارگری که بسته به شرایط می تواند **شکل** اعتصاب، تحصن، راهپیمایی، تسخیر کارخانه و ادارات و... به خود بگیرد، صحبت می کنیم. این تشکل می تواند **کمیته مخفی** باشد که با افشاگری های به موقع خود سیاست ها و اهداف دولت و مقامات شرکت یا بنگاه، بر ملا کردن جنایات حکومت و سرکوب مردم ستمدیده، و تبلیغ مقاومت ها و مبارزات دور و نزدیک، آگاهی توده ها را افزایش می دهد و در مواقع مناسب آنان را حول شعارهای معین به این یا آن شکل از مبارزه متحدانه فرا می خواند. افراد تشکیل دهنده این کمیته ممکنست از نظر سیاسی و ایدئولوژیک هم نظر باشند؛ برای مثال ممکنست همگی از کمونیست های انقلابی باشند. اما این هم کاملا محتمل است که چنین کمیته ای **ظرف اتحاد عمل** چند پیشرو جنبش کارگری باشد که نبض محیط کار را در دست دارند، تماس ها و ارتباطات محکمی با کارگران دارند و از اعتماد مبارزاتی آنان بهره مندند، و قوه ابتکار و توانایی خوبی در ترسیم شیوه های مبارزه و تعیین شعارهای موثر دارند. حتی اگر کسانی به دنبال همبستگی و پیوستگی کارگران به طور مجرد می گردند، یا هدف نهایی خود را انجام بهبود و اصلاح در وضع زندگی و کار آنان قرار داده اند، و اصلا در پی منحرف کردن مبارزات خودانگیخته کارگری به سوی هدف انقلاب اجتماعی نیستند، باید بدانند که **تشکیل** چنان کمیته هایی و **اتخاذ** چنین روش های محکم و پایداری، بیشتر می تواند به هدفشان خدمت کند تا تشکل های بی در و پیکر و روش های ساده انگارانه؛ آن هم در برابر دشمن هاری که به هیچ وجه ساده اندیش نیست.

با درود.

این هفته به معرفی کتابی بنام **طبقه و کار در ایران** می پردازیم.



طبقه و کار در ایران

نویسنده: سهراب بهداد - فرهاد نعمانی

مترجم: محمود متحد

ناشر: آگاه

زبان کتاب: فارسی

تعداد صفحه: ۳۷۶

قیمت: 56,000 ریال

اندازه کتاب: رقعی - سال انتشار: ۱۳۸۷ - دوره چاپ: ۱

مروری بر کتاب

این کتاب درباره **دگرگونی** ماهیت طبقاتی نیروی کار ایران در سه دهه گذشته است. این سال ها برهه مهمی در تاریخ نوین ایران است. پس از دو دهه توسعه سریع سرمایه داری، که با افزایش یکباره درآمد نفتی در نیمه اول دهه ۱۳۵۰ شروع شد و سپس با رکودی عمیق پایان گرفت، مردم ما انقلابی را از سر گذراندند، که به دولت دین سالار جمهوری اسلامی ایران انجامید.

دولت اسلامی به نام استقرار نظام اقتصادی اسلامی، اقتصاد سرمایه داری تحت سلطه امپریالیسم که بند نافش به نفت بسته بود را پی گرفت و وابستگی به نظام جهانی امپریالیستی را به شکل شدیدتر و متنوع تر حفظ کرد. ادعای دولت اسلامی این بود که طاغوتیان را ریشه کن و حاکمیت مستضعفان را که سرانجام «وارث زمین خواهند بود» برقرار خواهد کرد. امروز حاکمیت بلامنازع میلیاردهای پاسدار - آخوند در قالب های دولتی و خصوصی به روشنی نشان می دهد که این ادعا با واقعیت منطبق بود یا نه.

فهرست

- طبقه و انقلاب
- چارچوبی نظری برای تحلیل طبقات اجتماعی
- بحران اقتصادی پساانقلابی
- رشد جمعیت و عرضه کار
- انقلاب و آرایش مجدد طبقات
- حاشیه ای شدن کار زنان
- شیوه های تولید و طبقات
- ...

فرهاد رحیم خانی: کتابهای بسیاری تاکنون درباره پیامدهای سیاسی و اجتماعی انقلاب سال ۱۳۵۷ نوشته شده اما سؤال اساسی و محوری که در این باره مورد باقی مانده این است که این رویداد سیاسی چه تأثیری بر آرایش نیروهای طبقاتی جامعه ایران داشته است. به دیگر سخن، این رویداد سیاسی، نظم موجود در مناسبات و روابط میان طبقات اجتماعی را به نفع کدام طبقه و به زیان کدام گروه اجتماعی برهم زده است. سهراب بهداد و فرهاد نعمانی در کتاب طبقه و کار در ایران به بررسی و تحلیل پیامدهای انقلاب بر حوزه روابط اقتصادی، اجتماعی و بویژه تغییرات درچیدمان طبقاتی جامعه ایران در دهه های اول و دوم پس از انقلاب پرداخته اند. این دو استاد اقتصاد که سالهای پیش از انقلاب در دانشگاه تهران مشغول به تدریس بوده و اکنون در آمریکا و فرانسه تدریس می کنند، در کتاب خود با ارائه تعریفی تئوریک از **مفهوم طبقه** در جامعه ایران به شکلی **آماري** وضعیت و ساختار طبقاتی را توضیح داده اند. نویسندگان کتاب کوشیده اند تا به صورت آماري چگونگی شکل گیری دو روند غیر هم جهت در عرصه اقتصاد و مناسبات اجتماعی در ایران پس از انقلاب یعنی دوران رهبری دهساله خمینی و دوره ریاست جمهوری هشت ساله هاشمی رفسنجانی را نشان دهند.

دوران درون تابی

سهراب بهداد و فرهاد نعمانی با اشاره به شعارهای اول انقلاب و آرمان ایجاد اقتصاد اسلامی، تلاش برای برقراری حکومت مستضعفان را نقطه عزیمت وضعیت جدید می شمارند.

به عبارت دیگر، دهه اول پس از انقلاب با آنچه نویسندگان کتاب از آن به عنوان فرایند "درون تابی" نام می برند آغاز می شود، حرکتی حلزونی به سمت درون اندام.

ایجاد وقفه در مناسبات سرمایه داری نقطه عزیمتی برای تقلیل برخی طبقات اجتماعی و فربه کردن دیگر گروهها بدل می شود، روندی که به فرار سرمایه و کوچک شدن طبقه کارگر در شهرها و دهقانگرایی در مقابل مدرن گرایی در کشاورزی و روستا می انجامد و از طرف دیگر تولید کالاهای خرد گسترش می یابد.

نویسندگان کتاب نشان می دهند که در سال ۱۳۵۵ طبقه کارگر، به عنوان بزرگترین گروه اجتماعی، چهل درصد نیروی اشتغال کشور را تشکیل می داده است، در حالی که پس از انقلاب و در سال ۱۳۶۵ این رقم به ۲۴ درصد نیروی کار درحال اشتغال کشور بدل می گردد و در همین مدت بخش سرمایه داری خصوصی نیز سی و سه درصد کوچکتر می شود.

کتاب با نگاهی متفاوت به تعریف طبقه متوسط پرداخته و آن را به دو بخش دولتی و خصوصی تقسیم کرده و سپس به طور مشخص به ارزیابی جایگاه و نسبت آن با طبقات دیگر پرداخته است.

در دوران خمینی طبقه متوسط در بخش خصوصی با کاهشی شدید مواجه می شود در حالی که بخش دولتی این طبقه با رشد روبرو می شود.

این اتفاق بیشتر در بخشهای خدمات پزشکی و آموزشی رخ می دهد و دولت با باز کردن درها به روی نیروهای سیاسی حامی خود، با رشد یک میلیون نفری در بدنه خود مواجه می شود.

پس از دو دهه ای که پیش از انقلاب صرف مدرنیزاسیون و تجدید شده بود، روابط سرمایه داری در پس از انقلاب در وضعیتی شکننده قرار می گیرد.

هنگامی که سرمایه موجودیت خود را در خطر می دید عملاً به سمت نقدینگی فرار کرد و میدان را به نفع گروههای دیگر اجتماعی خالی کرد.

از آنجا که رشد طبقه کارگر نسبت مستقیم با گسترش سرمایه دارد تقلیل و کوچک شدن آن در سال ۱۳۶۵ قابل توضیح است.

در سال ۱۳۶۵ سرمایه داری سنتی در بخش کشاورزی با رشد هشتادوچهار درصدی مواجه شد و کشاورزان به یک سوم کل جامعه سرمایه داران ایران تبدیل شدند.

بخشی از طبقه متوسط شهرنشین که به خرده بورژوا شهرت دارد با گرفتن جایگاه طبقه کارگر در پیش از انقلاب به بزرگترین گروه اجتماعی پس از انقلاب بدل شد که مجموع این تحولات، صورتبندی جدیدی از منازعات طبقاتی در ایران به دست می دهد، منازعاتی که به عرصه سیاسی ایران سرایت کرد و رد پای آن را می توان در شکافهای سیاسی و اقتصادی دید.

به دیگر سخن آنچه در دهه اول انقلاب رخ می دهد این است: خرده بورژوازی و اقلیتی که در چرخه تولید خرده کالایی هستند از وضعیت جدید سود برده و بقای خود را در گرو حفظ وضعیت موجود می بینند.

زنان و سهم مشارکت در بازار کار

کتاب با مروری جامع بر آثار موجود درباره پیامدهای انقلاب بر نقش اجتماعی زنان، این موضوع را در چارچوب مسائل طبقاتی تحلیل کرده است.

نویسندگان کوشیده اند تا نشان دهند تحولات سیاسی پس از انقلاب موقعیت اشتغال زنان در بازار کار را دستخوش تغییر کرده است.

در دهه اول پس از انقلاب، حضور زنان در بازار کار شهر و روستا رو به افول می گذارد.

در سال ۱۳۵۵ زنان سهمی سیزده درصدی از بازار اشتغال ایران به خود اختصاص داده بودند ولی در سال ۱۳۶۵ این رقم نزدیک به سه صد کاهش می یابد در حالی که طی این ده سال بازار کار ایران با رشدی ۲۵ درصدی مواجه بوده است.

دوران برون تابی

پس از مرگ خمینی و روی کار آمدن اکبر هاشمی رفسنجانی رویکرد دیگری آغاز می شود که نویسندگان کتاب از آن به عنوان دوران "برون تابی" یاد می کنند، دورانی که در آن تلاش می شود از سیاستهای دهه اول انقلاب عقب نشینی کرده، به بسط مناسبات سرمایه داری در ایران بپردازند.

هر چند دولت در این دوران به رشد و گسترش خود ادامه می دهد اما همزمان به برداشتن موانع از مسیر بخش خصوصی ادامه می دهد.

در این دوره طبقه کارگر و سرمایه دار رشد می کنند، سیاستهای دوران هاشمی رفسنجانی که به دوران سازندگی شهرت یافت خشم و غضب گروههای ذینفعی که از دوره اول انقلاب منتفع می شدند را بر می انگیزد.

تولید خرده کالایی، افشار سنتی و خرده بورژوازی در وضعیت جدید مورد تهاجم و تهدید واقع می شوند.

سیاستهای دولت هاشمی رفسنجانی در نهایت بر اثر موج مخالفت این گروهها در سال ۱۳۷۳ متوقف شد.

آنچه می توان از کتاب استنباط کرد این است که این منازعه میان گروههای اجتماعی در دولت محمد خاتمی که خود را ادامه دهنده سیاستهای اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی می دانست نیز ادامه یافت و همچنین می توان گفت شعارهای دولت محمود احمدی نژاد نیز معطوف به درک همین شکاف اجتماعی در ایران است و می کوشد با طرح شعارها و رویکردها حمایت این گروهها را در برابر افشار دیگر به دست بیاورد.

تا هفته ای دیگر...

جمعی از فعالین کارگری(جافک)

دی ماه ۱۳۸۹

kargaranfa@gmail.com

jafk1384.blogspot.com